



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۱۵	تاریخ	۱۴۰۰/۰۷/۲۷
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات				
عنوان ۲	مبحث ششم: تجری				
عنوان ۳	مطلب سوم استحقاق عقاب بر تجری				
عنوان ۴	تقریبی که از بیانات میرزای نائینی استفاده می شود و پاسخ به آن				

تقریبی که مرحوم صاحب کفایه رضوان الله تعالی علیه برای اثبات استحقاق عقاب بر تجری بیان کرده بودند را بیان کردیم و اشکالاتی را نیز بر آن وارد کردیم.

تقریب میرزای نائینی

مرحوم میرزای نائینی رضوان الله تعالی علیه، تقریب دیگری دارند که البته ما این تقریب را از خلال فرمایشات ایشان بیرون کشیدیم و این تقریب از بیانات ایشان مستفاد شده است. این تقریب دارای سه مقدمه می باشد که برخی از این مقدمات را در گذشته بیان کردیم اما اکنون برای تبیین این تقریب، باید مجدداً به این مقدمات اشاره کنیم:

مقدمه اول:

آنچه اراده تکوینی عبد را به سوی انجام فعل ایجاد می کند، علم به آن فعل است و تا علم نباشد، اراده تکوینی نسبت به آن فعل در نفس منقذ نمی شود. اگر کسی تشنه است و نیاز به آب دارد و آب نیز موجود است اما او علم به وجود این آب ندارد، در چنین جایی اراده تکوینی ای که محرک او به سوی شرب ماء در نفس او شود پیدا نخواهد شد؛ زیرا علم به وجود آب ندارد؛ هرگاه علم به وجود آب پیدا کند، این علم، اراده تکوینی در دل او به وجود می آورد و محرک او به سوی انجام آن فعل می شود.

محرک انسان عاصی به سوی شرب خمر، علم به خمریت خمر است و وقتی علم به خمریت خمر پیدا کرد، آنوقت اراده تکوینی در نفس او منقذ می شود؛ بنابراین آنچه منشأ انقذاح اراده تکوینی عبد است - که این اراده او را به سمت امتثال و و یا عصیان تحریک کند - علم اوست.

مقدمه دوم:

اراده تشریعی مولا - یعنی اراده به امر به فعل - تحریک عبد به انجام فعل است؛ اگر می گوید: «صلّ»، این «صلّ»، اراده تشریعی مولا است؛ این «صلّ»، محرک عبد به سوی صلاة است. اگر این اراده تشریعی مولا (امر مولا) بخواهد دارای محرکیت باشد، باید این اراده تشریعی به اراده تکوینی عبد تعلق بگیرد؛ یعنی اراده تکوینی عبد را به وجود بیاورد. ایجاد

محرکیت در عبد برای انجام فعل توسط امر مولا به این معنی است که امر مولا (اراده تشریعی مولا)، به اراده تکوینی عبد متعلق شود؛ وقتی چنین شد، این اراده تکوینی به وجود می آید و او به سوی انجام فعل حرکت می کند. بنابراین محرکیت اراده تشریعی به تعلق آن به اراده تکوینی عبد است.

مقدمه سوم:

با توجه به آنچه در مقدمه اول گفتیم - که اراده تکوینی از علم عبد تعلق می گیرد - پس اگر اراده تشریعی مولا بخواهد محرک برای انجام فعل باشد، علم باید در اینجا واسطه شود؛ به عبارت دیگر: اراده تشریعی مولا اگر بخواهد محرک عبد به سوی انجام فعلی باشد، معنایش این است که بخواهد اراده تکوینی او را ایجاد کند؛ و اراده تکوینی عبد نیز معلول علم اوست؛ لذا اراده تشریعی مولا باید به علم عبد به آن فعل بخورد.

از این مقدمه سوم چنین نتیجه می گیریم که وقتی امر یا نهی وجود دارد، و مولا عبد را از شرب خمر نهی می کند، از شرب خمری که قطع به آن دارد او را نهی می کند (یعنی شرب الخمر مقطوع به)؛ زیرا شرب الخمر مقطوع به است که اراده تکوینی عبد به آن تعلق می گیرد؛ اراده تکوینی عبد، به ذات شرب الخمر واقعی «وإن لم يعلم به» تعلق نمی گیرد؛ بلکه اراده تکوینی عبد به شرب الخمر معلوم و مقطوع به تعلق می گیرد و این شرب الخمر مقطوع به در عصیان و تجری یکی است. یعنی متجری و عاصی، هر دو مرتکب یک فعل شدند که شرب خمر مقطوع به باشد.

بنابراین همانگونه که عاصی مستحق عقاب است، متجری نیز مستحق عقاب است؛ زیرا اینها در آنچه موجب استحقاق عقاب است، شریکند.

در عاصی غیر از نهی از شرب خمر مقطوع به چیز دیگری به عاصی تعلق نگرفته است، که همین نهی به متجری نیز تعلق گرفته است و هر دو با یک نهی مخالفت کردند و شرب خمر مقطوع به را مرتکب شدند و از آن نهی تخلف کردند و شرب خمر مقطوع به را مرتکب شده اند.

خلاصه اینکه همان چیزی که از عاصی سر می زند (ارتکاب مقطوع الخمریة)، از متجری نیز سر می زند؛ لذا اگر بنا باشد آنچه از عاصی سرزده عقاب آور باشد، در متجری نیز باید عقاب آور باشد. اما اینکه این قطع مطابق با واقع باشد یا نباشد که از اموری نیست که امر و نهی به آن تعلق گیرد؛ زیرا این امر غیر اختیاری است؛ آنچه متعلق اراده تکوینی عبد و اختیار اوست، شرب الخمر مقطوع الخمریة است؛ اما مطابقت این قطع یا واقع یا عدم مطابقت آن وصفی غیر اختیار است و این در اختیار عبد نیست که مصادف با واقع باشد و یا مخالف با واقع.

این تقریبی بود که از بیان مرحوم میرزا استفاده شد.

پاسخ این تقریب

پاسخ این تقریب نیز از بیان ایشان استفاده می شود. پاسخ ایشان، متعلق به مقدمه اول است.

ایشان می فرماید اراده تکوینی عبد که به فعل تعلق می گیرد، علم متعلق اراده تکوینی به ما هو موضوع نیست و موضوعیت ندارد؛ بلکه طریقت دارد؛ یعنی علم به شرب خمر بما هو علم محرک نیست؛ بلکه علم به شرب خمر چون کاشف از شرب خمر است، محرک است.

به عبارت دیگر، شوق و اراده تکوینیۀ عبد، به علم تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه اراده تکوینیۀ عبد به ماوراء العلم و مکشوف به وسیله علم تعلق می‌گیرد و علم در اینجا وسیله انتقال و فانی در معلوم است؛ به طوری که فرضاً اگر ممکن بود علم پیدا کند به اینکه این علمش مخالف با واقع است، اصلاً اراده تکوینی ای در ذهن او منقذ نخواهد شد.

اگر علم، محرک اراده تکوینی عبد است به این دلیل است که این علم، فانی در معلوم است و طریق به معلوم است؛ به همین دلیل نیز اراده تشریعیۀ مولا به این اراده تکوینیۀ تعلق می‌گیرد.

درست است که اراده تکوینیۀ عبد، معلول علم اوست؛ اما آن علم بما هو کاشف و طریق. علم بما هو طریق است که محرکیت دارد؛ پس محرکیت در حقیقت برای متعلق علم است. عبد تشنه، به دنبال آب است؛ لذا آنچه محرک او در رفتن به سمت آب است، آب است؛ منتهی برای اینکه بتواند به سمت آب حرکت کند، باید علم پیدا کند تا این علم طریق او به سمت آب باشد.

در موارد تجری، علم حقیقتاً طریقتاً ندارد؛ بلکه توهم طریقت علم وجود دارد؛ یعنی [اصلاً] علمی وجود ندارد؛ به تعبیر میرزا- جهل مرکب است؛ یعنی جهل است و جهل به اینکه جهل است دارد. کسی که به خطا خیال می‌کند که این مایع خمر است، هم به واقع این مایع جهل دارد و هم جهل به جهل خودش دارد؛ لذا در اینجا جهل مرکب وجود دارد؛ نه علم.

[خلاصه اینکه] آن علمی که محرک است، علم طریق است، علم کاشف و فانی در متعلق است و در تجری علمی که حقیقتاً دارای طریقت باشد وجود ندارد؛ بلکه آنچه وجود دارد تخیل و وهم علم است.

حاصل اینکه آنچه منشأ اراده تکوینی عبد می‌شود و موجب آن می‌شود که اراده تشریعی مولا به این اراده تکوینی عبد تعلق بگیرد و در او محرکیت ایجاد کند، علم است؛ اما علم کاشف؛ و علمی که کاشف نباشد و توهم علم باشد، حقیقتاً جهل است؛ چنین علمی، متعلق اراده تشریعی مولا قرار نمی‌گیرد. مولا که اراده می‌کند، واقع را از عبد می‌خواهد؛ نه معلوم الواقع را. وقتی مولا می‌گوید: «لا تشرب الخمر»، مولا عبد را از چه چیزی می‌خواهد ردع کند؟ از معلوم الخمریة یا از خمر واقعی؟ [روشن است] که مولا می‌خواهد عبد را از خمر واقعی ردع کند؛ و علم، طریق به آن خمر واقعی است. در تجری خمر واقعی وجود ندارد، در نتیجه آن علمی که بتواند کاشف از واقع باشد وجود ندارد؛ بلکه جهل مرکب وجود دارد؛ بنابراین اینکه گفته شود بین عاصی و متجری فرق نیست و هر دو یک فعل را مرتکب شدند، حرف درست نیست؛ قطعی که در عاصی وجود دارد، قطع کاشف است؛ فلذا این قطع موصل به مکلف و مأموریه و یا مکلف به است و لذاست که اسحقاق عقاب دارد؛ زیرا آنچه را که متعلق نهی بوده است مرتکب شده است اما متجری در حقیقت علمی نداشته، بلکه خیال می‌کرده که علم دارد و لذا در حقیقت آنچه که متعلق نهی است را مرتکب نشده؛ زیرا متعلق نهی، معلوم الخمریة نیست؛ بلکه متعلق نهی، واقع شرب الخمر است؛ و این واقع شرب خمر را عاصی مرتکب شده و متجری مرتکب نشده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین